

رابطه نفس و بدن از نظر ملاصدرا

فهیمة جامعی

کازشناس ارشد فلسفه اسلامی دانشگاه پیام نور تهران

وی می‌گردد افزایش میزان علم اوست که به درجه وجودی و شرافت نفس اضافه می‌کند و از آنجا که نفس هر بدنی ساخته و پرداخته همان بدن است، تناسخ محال است.

چکیده

حکما رابطه نفس و بدن را به دو دسته کلی رابطه مرغ و قفس و رابطه ماده و صورت تقسیم می‌کنند. گرچه ملاصدرا نیز نفس را صورتی برای ماده بدن می‌داند، ولی برخلاف سایرین که نفس را روحانیه البقاء و الحدوث می‌دانسته‌اند، بنا بر اعتقاد جسمانیة الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس، نفس را در ابتدای پیدایش خود متعلق و نیازمند بدن می‌داند.

کلید واژه

بدن؛

نفس؛

روحانیه البقاء؛

جسمانیة الحدوث؛

حرکت جوهری.

ملاصدرا؛

رابطه نفس و بدن از دیدگاه ملاصدرا

نحوه رابطه نفس و بدن از جمله موضوعاتی است که توجه حکما و دانشمندان دیگر را به خود جلب کرده است. فلاسفه در تعریف انسان از نفس ناطقه سخن بمیان آورده‌اند. نفس ناطقه، موجودی است که صفاتی مادی مانند امتداد، بُعد، زمانمندی، تغییر، مکان و غیره را دارا نمی‌باشد ولی در عوض صفاتی دیگر را مثل خودآگاهی و شعور داراست.

ماده بدن انسان، و این آگاهی همان نفس اوست پس در هر انسانی دو موجود بیگانه یعنی نفس و بدن با صفاتی کاملاً متمایز بهم پیوسته‌اند اما این پیوستگی چگونه ممکن است؟ آیا رابطه بین نفس و بدن رابطه مرغ و قفس و یا زندانی و زندان است بطوریکه نفس همیشه در انتظار رهایی از قفس تن می‌باشد؟ و آیا این رهایی با مرگ محقق می‌گردد؟ در اینصورت پرسشهای دیگری نیز

وی همچنین معتقد است نفس در اوایل همراهی خود با بدن برای انجام برخی امور خود مانند دیدن، شنیدن و غیره به بدن نیاز دارد ولی پس از گذر از این مرحله بتدریج در اثر حرکت جوهری خود رو به استكمال می‌گذارد، تا جاییکه برای بقای خود دیگر نیازی به بدن ندارد. همچنین در انجام امور خود مستقل خواهد شد، تا جاییکه کلیه ادراکات حسی، خیالی و عقلی نفس، بدون کمک بدن میسر خواهد گشت. وی گرچه نفس و بدن را بعنوان دو هویت مستقل تعریف می‌کند ولی در واقع ایندو را بعنوان هویتی واحد معرفی می‌کند بطوریکه تشخیص هر شخص را به نفس وی می‌داند.

ملاصدرا معتقد است نفس از ابتدای پیدایش خود دائماً در تغییر و تحول است تا جاییکه به ثبات برسد و به کمال خود نایل شود و چیزی که سبب استكمال و رشد درونی در

*** در بررسی عقاید حکما پیرامون رابطه نفس و بدن می‌توان رابطه ایندو را بطور کلی به دو دسته تقسیم نمود: ابتدا رابطه مرغ و قفس، بدینصورت که بدن حکم قفسی را دارد که مرغ قفس، در آن زندانی شده است. نوع دوم رابطه نفس و بدن، رابطه ماده و صورت می‌باشد.**

مطرح می‌شود مثل اینکه ورود نفس به بدن چه موقع است؟ آیا هر نفسی می‌تواند وارد هر بدنی گردد؟ و آیا امکان دارد که نفس از بدنی به بدن دیگر برود؟

در بررسی عقاید حکما پیرامون رابطه نفس و بدن می‌توان رابطه ایندو را بطور کلی به دو دسته تقسیم نمود: ابتدا رابطه مرغ و قفس،^۱ بدینصورت که بدن حکم قفسی را دارد که مرغ قفس، در آن زندانی شده است. این مرغ برای پرواز بسوی آزادی، آرزوی رهایی از این قفس تنگ را داراست و هر چه آرزوی آزادی بیشتر باشد، قفس تنگتر بنظر می‌رسد. این مضمون در اشعار شعرای بزرگ نیز بچشم می‌خورد. از جمله مولانا در شعر معروف خود می‌گوید:

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
نوع دوم رابطه نفس و بدن، رابطه ماده و صورت می‌باشد.^۲ همانطور که در تعریف نفس آمده است نفس کمال اول جسم طبیعی است.^۳ کمال و صورت در واقع یک حقیقت واحد هستند. در این نظر که مورد پذیرش صدرالمتألهین نیز قرار گرفته است نفس بعنوان صورتی برای ماده جسمانی یعنی همان بدن انسان مطرح می‌گردد. اما ملاصدرا نحوه تعلق نفس به بدن را از انواع تعلق صورت به ماده نمی‌شمرد؛ چرا که در این تعلق، صورت هم در حدوث و هم در بقای خود نیازمند شیء «متعلق به» می‌باشد.^۴ درحالی‌که ملاصدرا همانند سایر حکما بر این عقیده است که نفس در بقای خود دیگر نیازی به بدن ندارد.

پس اختلاف وی با سایر حکما در نوع تعلق یا رابطه نفس با بدن در ابتدای حدوث نفس است بنا بر عقیده وی نفس در آغاز حدوث خود، به بدن نیازمند است هر چند که در تداوم تشخیص وجود خود، نیازی به بدن ندارد.^۵ یعنی تعلق نفس به بدن در ابتدای حدوث متفاوت از نحوه تعلق آن پس از گذار از این مرحله می‌گردد. بدینصورت که نفس صرفاً برای کسب کمالات ثانویه نیازمند بدن است، همانگونه که صنعتگر برای ساختن چیزی نیازمند وسیله و ابزار می‌باشد. البته در این میان تفاوت مهمی وجود دارد و آن اینست که رابطه صانع به ابزار خود رابطه‌ای است عرضی، ولی وابستگی نفس به بدن، تعلق طبیعی و ذاتی است، یعنی صانع برای ساخت، به ابزار خود تعلق ذاتی ندارد ولی نفس برای دستیابی به کمالات ثانویه خود، نیازمند ذاتی بدن است.

همه نفوس در ابتدای پیدایش خود خالی از کمالات ثانوی و اوصاف کمالی وجود هستند. این کمالات بدو دسته تقسیم می‌شوند: بخشی از آنها مربوط به حیثیت حیوانیت نفوس انسانی می‌باشد و بنابرین بین انسان و حیوان مشترک است مانند ادراکات حسی. برخی دیگر از کمالات مختص انسان است مانند ادراکات عقلی، و منظور از کمالات ثانوی همین بخش از کمالات خاص انسان می‌باشد که حیوان نمی‌تواند بدان دست یابد.

صدرالمتألهین برای اثبات عقیده خود از اثبات تعدد قوای نفس مدد می‌جوید: نفس انسانی دارای قوای متعددی است، حال باید دید علت این تعدد چیست؟^۶ ملاصدرا برای اثبات تعدد قوای نفسانی دو دلیل ذکر می‌کند: ابتدا اینکه، فرض انتقای قوای متعدد، مستلزم اختلاط افعال و ادراکات نفس است و دلیل دوم اینست که حصول صور عقلی و خیالی برای نفس، مسبوق است به

۱. اعتقاد به این رابطه به افلاطون و پیروان او نسبت داده شده است.
۲. مشائین به این نوع رابطه اعتقاد دارند.
۳. جواد مصلح، ترجمه و تفسیر الشواهد الربوبية، انتشارات سروش، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۸۳.
۴. ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۸، تصحیح، تحقیق و مقدمه علی اکبر رشاد، باشراف سید محمد خامنه‌ای، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳۷۹.
۵. همان، ص ۳۸۱.
۶. همان، ص ۳۸۱.

حصول صور حسی. ازاینرو صور علمی که از علم حضوری بدست می‌آیند به حواس نیازی ندارند. پس، از آنجا که هیچیک از انواع محسوسات، جامع محسوسات دیگر نمی‌باشد لذا هر کدام از آنها باید از طریق ویژه‌ای بواسطه‌الذاتی خاص محقق گردد. بنابراین نفس در مرتبه حسی خود دارای قوای متعددی است.

دلیل دوم به محسوسات اختصاص دارد، بنابراین تعدد را در قوای حسی اثبات می‌کند، البته این نکته نیز قابل توجه است که هر دوی این دلایل فقط قادر به اثبات قوای متعدد نفس در مراتب اولیه کمال آن می‌باشد درحالیکه می‌دانیم نفس پس از استکمال خود، دیگر نیازمند آلات و قوا نیست.

با این توضیح ملاصدرا به هدف اصلی خود که استکمال نفس از طریق حرکت جوهری نفس است، نزدیک می‌شود، بدین ترتیب که در نظر وی راه رسیدن نفس به کمال از طریق حرکت جوهری صورت می‌پذیرد و اینها همه مقدماتی هستند برای نظریه مهم و ابداعی وی، یعنی جسمانیة الحدوث بودن نفس که با نظریات سابق حکما مبنی بر روحانیة الحدوث بودن آن مخالفت صریح دارد.

براساس این نظریه، نفس در ابتدای پیدایش خود، فاقد تمامی کمالات ادراکی است. درواقع می‌توان نفس را در ابتدا مانند سایر قوایی دانست که در ماده بوده و به ماده نیازمند هستند، البته ماده نامشخص که همان بدن است. درواقع نسبت نفس در این مرحله به کلیه صور ادراکی، مانند هیولی اولی به صور مادی است، پس درنتیجه نفس در ابتدا عاری از کلیه کمالات و صور حسیه، خیالیه و عقلیه است ولی درنهایت به مرحله‌ای می‌رسد که می‌تواند با جداساختن صورت جزئی و کلی از ماده، ادراک نماید. نفس در ابتدا از بدن و قوای خود بصورت ابزاری جهت ادراک، بهره می‌برد ولی پس از مدتی در اثر تکرار، صاحب ملکه‌ای می‌گردد که بکمک آن دیگر نیازی به محسوسات نداشته و بدون کمک آنها قادر خواهد بود صور محسوسات را در ذات خود حاضر نماید و درنهایت به جایی می‌رسد که بتنهایی قادر به ایجاد صور خیالی و عقلی خواهد بود و این همان حرکت نفس از مرتبه هیولی

بسمت رسیدن به مرحله عقل فعال است.

از آنجا که صور ابداعی نفس در مرتبه عقل فعال بدلیل تجرد از امور مادی بدور از تغییرات و حرکت هستند نفس در مقام وجودی خود بتدریج بالا و بالاتر می‌رود تا آنجا که خود مبدع موجودات مجرد می‌گردد و این موضوع نشانگر این مطلب است که نفس در مراحل مختلف وجودی خود در جوهر خویش متغیر است، چرا که ابتدا نفس جوهری جسمانی بوده است ولی بتدریج مبدل به جوهری مجرد می‌گردد.

ملاصدرا برای اثبات مدعای خود از آیه «هل أتى علی الإنسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً» کمک می‌گیرد.^۷

*** اما ملاصدرا نحوه تعلق نفس به بدن را از انواع تعلق صورت به ماده نمی‌شمرد؛ چرا که در این تعلق، صورت هم در حدوث و هم در بقای خود نیازمند شیء «متعلق به» می‌باشد.**

ملاصدرا در الشواهد الربوبية نحوه حرکت انسان از ماده بسوی عقل را در قوس نزول و صعود بوضوح توضیح می‌دهد. وی وجود را به قوسی تشبیه کرده است که از عقل آغاز شده و بالاخره به عاقل (عقل اول و ذات اقدس واجب الوجود) منتهی می‌شود و بین ایندو، مراتب و منازل متعددی وجود دارد بدینصورت که از عقل آغاز می‌شود تا به ماده می‌رسد و بعد از آن در سلسله صعود بصورت معکوس دور می‌زند و درنهایت بصورت انسانی صاحب عقل و شعور می‌گردد. پس انسان صراط و معبری است که بین دو عالم جسمانی و روحانی کشیده شده است.^۸

همانطور که ملاحظه می‌شود ملاصدرا برای انسان

۷. همان، ص ۳۸۳.

۸. الشواهد الربوبية، تصحیح، تحقیق و مقدمه سید مصطفی محقق داماد، باشراف سید محمد خامنه‌ای، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران ۱۳۸۲، ص ۶۶.

حرکتی مداوم در جوهر را، متعین می‌داند و در سایه همین اعتقاد، رابطه نفس و بدن را با هم تبیین می‌کند. وی نفس را محصول حرکت جوهری بدن می‌داند البته این بدان معنا نیست که نفس معلول بدن بوده و یا حتی متکی و قائم به آن باشد و یا اینکه عرضی بدن باشد، بلکه بدن و نفس رابطه‌ای مانند رابطه درخت و میوه دارند. همانطور که میوه و شاخه در کنار هم زندگی می‌کنند رابطه نفس و بدن هم نوعی همزیستی و معیت است.^۹ البته نه بدینصورت که نفس مطروف باشد و بدن ظرف آن، بلکه همراهی نفس با بدن صرفاً از جهت نیاز نفس به بدن است و برای همین است که بعد از استکمال نفس و گذار از مرحله انتظار یا حالت امکان، نفس دیگر با بدن همراه نخواهد بود و انسان حتی در این مرحله قادر خواهد بود بدون استفاده از سایر حواس به محسوسات و معقولات دست یابد. مثلاً بدون استفاده از چشم ظاهری حقایق جهان خارجی را ببیند. بنابراین بدن فقط زمینه‌ای است که پرورش نفس در آن صورت می‌گیرد البته خود بدن تولید نفس نمی‌کند بلکه فقط شرایط ظهور نفس را فراهم می‌آورد. برخلاف سایر خواص ماده مانند حرارت، سختی و نرمی و غیره که همیشه قایم به ماده هستند، یعنی نه تنها زمینه ظهور آنها مادی است، بلکه شرط بقای آنها نیز وجود ماده است.

همانطور که گفته شد صدرالمتألهین برای تفسیر رابطه نفس و بدن از حرکت جوهری کمک می‌گیرد. در واقع حرکت بدن در ابتدا، همان تحولات عمقی جنین است، یعنی جنین بر اثر رشد و نمو و دگرذیسی بتدریج به روحانیت و روحانی شدن نزدیک می‌گردد و این سرآغاز زندگی پیوسته بدن با یک وجود روحانی بنام نفس است. بدینصورت که نفس در لحظه‌ای که بدن آمادگی تماس با روحانیت را می‌یابد، متناسب با بدن، مانند حلقه‌ای در زنجیره حرکت آن خلق می‌شود. پس این نفس نیست که بسوی بدن فرود می‌آید بلکه بدن بسوی نفس بالا می‌رود. یعنی در ضمن حرکت و تحول عمیق خود هر لحظه صورتی کاملتر می‌یابد تا در مرحله‌ای آنچنان می‌شود که کمال بعدی آن دیگر کمال جسمانی نیست بلکه کمالی است معنوی و روحانی.

بعقیده ملاصدرا انسانی که در مرحله بعد از تولد بتدریج به کمال جسمانی می‌رسد و بدن او هنوز رو به ضعف نگذاشته و نفس انسانی وی به کمال خود نرسیده است، انسان طبیعی یا انسان اول نامیده می‌شود. در مرحله بعد نفس بکمک بدن، قوا، حواس و ابزارهای جسمانی خود رشد می‌کند و به کمال می‌رسد تا جاییکه نیاز وی به این ابزار و حواس رو به کاهش می‌گذارد و نفس حتی بتنهایی عهده‌دار کار این حواس می‌گردد و انسان نفسانی یا انسان ثانی نامیده می‌شود. البته افراد قلیلی نیز وجود دارند که از این مرحله نیز فراتر می‌روند و به مرحله عقلانیت می‌رسند آنها وارد رسته انسان ثالث یا انسان عقلانی می‌گردند.

لفظ انسان در تعریف وی شامل بدن و نفس انسان می‌گردد پس ایندو در واقع یک هویت واحد هستند ولی آنچه که مشخص است اینستکه تشخص این انسان نیز بواسطه نفس است بطوریکه موضوع دگرگونی و حرکات کمی انسان مثل رشد و نمو همان شخصیت اوست که ناشی از نفس واحد است. پس نفسی که از تولد تا پیری انسان همواره با اوست در تشخص انسان نقش بنیادی را

*** بعد از استکمال نفس و گذار از مرحله انتظار یا حالت امکان، نفس دیگر با بدن همراه نخواهد بود و انسان حتی در این مرحله قادر خواهد بود بدون استفاده از سایر حواس به محسوسات و معقولات دست یابد.**

۹. ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۳، تصحیح: تحقیق و مقدمه مقصود محمدی، باشراف سید محمد خامنه‌ای، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدر، تهران، ۱۳۸۳، ص ۶۶.

بازی می‌کند اگرچه نفس از لحاظ زمانی بر بدن تقدّم ندارد ولی تقدّم آن بر بدن بعلت روحانی بودن، تقدیمی وجودی است و از این نظر مقامی بالاتر از بدن دارد ولی بدن از آن حیث بر نفس مقدم است که قوه بر فعلیت تقدّم دارد. یعنی ابتدا زمینه موجود می‌شود و سپس در این زمینه قوه به فعلیت بدن می‌گردد.

بنابر اصل حرکت جوهری، طبیعت، نردبان ماوراء طبیعت است و مادیات بجهت حرکت جوهری در راه تجرد گام برمی‌دارند یعنی ماده در اثر این حرکت به جایی می‌رسد که استعداد و شایستگی اینرا می‌یابد که حامل و هم‌نشین موجودی غیرمادی گردد. از اینرو هر بدن نفسی

می‌گردد. شاید بتوان گفت که این ندیشه از اعتقاد به رابطه مرغ و قفس ناشی شده است.

یعنی مرغ نفس که در قفس بدنی زندانی است پس از رهایی از این قفس به قفس دیگری انتقال می‌یابد اما با اثبات خلاف بودن این نوع رابطه نفس و بدن، دیگر مجاللی برای طرح اندیشه تناسخ باقی نمی‌ماند و این عقیده خودبخود باطل می‌گردد.

از آنجا که صدرالمتألهین معتقد است که نفس در واقع ادامه حرکت طبیعی یک بدن است و کاملاً صددرصد متعلق به آن می‌باشد، بنابراین اساساً معقول نیست که نفس یک شخص به شخص دیگری تعلق پیدا کند، چون

*** از آنجا که صدرالمتألهین معتقد است که نفس در واقع ادامه حرکت طبیعی یک بدن است و کاملاً صددرصد متعلق به آن می‌باشد، بنابراین اساساً معقول نیست که نفس یک شخص به شخص دیگری تعلق پیدا کند.**

*** بنابر قاعده اتحاد عقل و عاقل و معقول، ثبات جوهر باطل می‌شود، یعنی اینطور نیست که نفس ثابت باشد درحالی‌که علم بالاتر رود بلکه با افزایش میزان علم، نفس نیز زیادت می‌یابد.**

هر بدن در حرکت جوهری خود، نفس متناسب با خود را می‌جوید و آن را می‌یابد و این نفس در ابتدا چیزی نیست بلکه بتدریج و پایه‌پای بدن و هماهنگ با آن رشد کرده است و فعلیت می‌یابد. بنابراین چطور ممکن است که یک بدن، نفس بساخته و پرداخته شده بدن دیگری را بپذیرد درحالی‌که آن نفس با بدن اول شکل گرفته و متناسب شده است، پس امکان ندارد با بدن دیگری قابل هماهنگی و متناسب گردد.

ملاصدرا بر این عقیده است که نفس در آغاز پیدایش خود، صورتی است مادی و بتعبیر خود او «الاشیء محض»^{۱۰} است یعنی فاقد مرتبه فعلیت و وحدت است. عبارت دیگر در آخرین مرحله جسمانیت و اولین مرحله روحانیت قرار دارد. بدینصورت که نه جسم محض و نه روح محض است بلکه تنها کمال جسم و قوه روح است که در نهایت به تجرد می‌رسد و از جسم بینیاز می‌شود. پس نفس در آغاز پیدایش خود، فاقد صور ادراکی است و

دارد که صددرصد متعلق به اوست و در زمینه خود او وجود یافته و دنباله حرکت مادی آن بوده است لذا صحیح نیست که بگوییم هر شخصی صاحب نفسی است که تا آخر عمر با وی همراه است. بلکه بنابر قاعده اتحاد عقل و عاقل و معقول، ثبات جوهر باطل می‌شود، یعنی اینطور نیست که نفس ثابت باشد درحالی‌که علم بالاتر رود بلکه با افزایش میزان علم، نفس نیز زیادت می‌یابد. این افزایش مادی نیست بلکه از جهت استکمال و جودی که دارد در اثر رشد درونی اشتداد می‌یابد.

از بررسی این مطالب نکات قابل توجهی بدست می‌آید: اول اینکه، نفس هر شخص در طول عمر وی تدریجاً ساخته می‌شود نه اینکه هر شخصی دارای نفسی ثابت باشد که همواره به یک صورت باقی است ولی حالات و صفات آن متغیر باشد. نکته دیگری که از این بحث بدست می‌آید ابطال عقیده به تناسخ است؛ چرا که قائلین به تناسخ بر این اعتقادند که بعد از مرگ، نفس از بدن صاحب خود جدا شده به بدن شخص دیگر ملحق

۱۰. ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۸، ص ۳۸۳.

در این مرحله هنوز هیچ صورتی - حسی و خیالی یا عقلی - برای آن بدست نیامده است.

بنظر می‌رسد که صدرالمتألهین در اینجا برای نفس طیف بزرگی را ترسیم می‌کند که در آن نفس در بالاترین مرتبه از مراتب صور مادی و پایینترین مرتبه از صور ادراکی قرار گرفته است، یعنی مرز میان عالم ماده و عالم مجردات. شاید بتوان گفت که ملاصدرا برای نفس نیز وجودی تشکیکی قائل است که نفس در طی سیر استکمالی خود در مسیر حرکت در جوهر خود، در واقع مراتب تشکیکی خویش را طی می‌کند و جداسازی کامل هر مرحله از مرحله دیگر امری نامعقول بنظر می‌رسد. همانند دانه‌ای که در ابتدا جسم است ولی با قرار گرفتن در شرایط مناسب مسیر رشد و کمال خود را طی می‌کند و در نهایت به درختی زنده مبدل می‌گردد که می‌تواند بنوبه خود هسته را ایجاد نماید. یعنی بنوعی بین درخت دارای میوه، هسته و هسته اولیه، رابطه ناگسستگی وجود دارد، بطوریکه نه می‌توان درخت را هسته نامید و نه می‌توان منشأ بودن هسته را برای درخت انکار کرد. از آنجا که حرکت واحد، یک امر سیال واحد است پس در مسیر استکمال نفس بر مبنای حرکت جوهری نباید هیچ مرزی را برای جدایی مراحل مختلف نفس مثلاً مادی بودن و مجرد بودن مشخص نمود و اگر در نوشته‌های ملاصدرا این مرزبندی بچشم می‌خورد شاید از جهت تفهیم و توضیح بیشتر مسئله است ولی در عمل مرزبندی کامل وجود ندارد.

*** اگرچه نفس از لحاظ زمانی بر بدن تقدم ندارد ولی تقدم آن بر بدن بعلمت روحانی بودن، تقدمی وجودی است و از این نظر مقامی بالاتر از بدن دارد ولی بدن از آن حیث بر نفس مقدم است که قوه بر فعلیت تقدم دارد.**

اما آیا ملاصدرا بدن را نیز از مراتب نفس می‌داند یا اینکه آنرا موجودی مباین با نفس می‌شمارد؟

ملاصدرا پاسخ صریحی به این سؤال نداده است. در واقع در جایی از سخنان وی اینگونه استنباط می‌شود که بدن موجودی کاملاً مباین با نفس است. مثلاً بدن را جزء مراتب سه گانه نفس (عقل، خیال و حس) نمی‌شمرد. از طرفی سخنان وی مبنی بر اینکه هر موجودی فعلیتی واحد دارد مقتضی اتحاد نفس با بدن است، البته مرتبه پایینتر از عقل، خیال و حس. اما نفس و بدن بنظر نمی‌رسد که متحد باشند و دلیل عمده آن استقلال بدن از نفس است درحالیکه سه مرتبه نفس یعنی عقل، خیال و حس قابل تفکیک و استقلال از نفس نمی‌باشد. از سوی دیگر در بدن سلولهای فراوانی زندگی می‌کنند که برخی از آنها را می‌توان از بدن جدا کرد و آنها را زنده نگه داشت پس هر کدام حتماً زندگی مستقلی دارند. همچنین بعد از قطع برخی اعضاء بدن، تا مدتی آنها را می‌توان بکار انداخت؛ بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که بدن، مستقل از نفس است و از مراتب آن بشمار نمی‌رود.

لذا آنچه مسلم است اینستکه ملاصدرا درباره رابطه نفس با بدن نظری متفاوت با سایر متأخرین خود عرضه می‌کند و نفس را - هم از جهت انجام امور خود و هم برای حدوث - نیازمند بدن می‌داند درحالیکه حکما نفس را فقط از جهت انجام امور خود نیازمند بدن می‌دانسته‌اند و این اختلاف، ناشی از دیدگاه متفاوت ملاصدرا در پیدایش و حدوث نفس است که نفس را جسمانیة الحدوث می‌داند و این مطلب را بکمک حرکت جوهری اثبات می‌کند. او همچنین در تفاوت بین مکتب اشراق و مشاء درباره رابطه بدن با نفس با نظر مشاء موافق است که نفس را در حکم صورت برای ماده بدن می‌دانند البته صورتی مادی در ابتدای حدوث نفس، بخلاف اشراقیون که نفس را همچون مرغی محبوس در قفس بدن می‌انگاشتند.

* * *